

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۵، بخش ۲ اول پادشاهان ۱۹-۲۰، بخش دوم

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

حالا به فصل ۲۰ می‌پردازیم. این فصل را بسیار جالب می‌دانم، زیرا از بسیاری جهات غیرمنتظره است. ما داوری خدا بر اخاب و ایزابل را دیده‌ایم.

ما اظهارات واضح را دیده‌ایم. اخاب بیش از هر پادشاه قبل از خود شرارت ورزید. و با این حال در این فصل، خدا را در دو موقعیت مختلف می‌بینیم که به طور کامل، بدون شایستگی و غیرمنتظره اخاب را از دشمنانش در سوریه نجات می‌دهد.

اگر دوباره به نقشه نگاه کنیم، متوجه خواهید شد که در بالای نقشه، آرام با کلمه سوریه در زیر آن در داخل پرانتز قرار دارد. آرام نام باستانی این سرزمین است. سوریه نام مدرن آن است.

بایتخت، دوباره، درست در بالای نقشه، دمشق است. سوریه از بسیاری جهات، دشمن طبیعی اسرائیل بود زیرا بزرگراه بزرگ از رودخانه فرات از دمشق، در امتداد لبه شمالی دریای جلیل، به مجدو و به مصر امتداد داشت. بنابراین اگر سوریه می‌توانست اسرائیل را کنترل کند، بخش بزرگی از بزرگراه بین‌المللی را در کنترل خود داشت.

همچنین، بزرگراه اصلی دیگر از خلیج عقبه در امتداد حاشیه کویر به دمشق می‌رسید. به یاد داشته باشید اسرائیل، رثوین و جاد و نیمی از قبیله منسی این قلمرو را تصرف کرده بودند. بنابراین، آنها دوباره آن بخش از جاده را کنترل می‌کنند.

باز هم، سوریه با این موضوع مخالفت می‌کند. سوریه می‌خواهد کنترل کل فلات ماوراء اردن را به دست بگیرد، و اینجاست که کشمکش رخ می‌دهد.

وقتی فصل را شروع می‌کنیم، می‌بینیم که پادشاه سوریه ظاهر می‌شود و به سادگی به اخاب اطلاع می‌دهد که تمام نقره و طلای تو مال من است و بهترین همسران و فرزندان مال من هستند. و اخاب این را انکار نمی‌کند. من گمان می‌کنم، همانطور که دفعه قبل صحبت کردیم، سه سال قحطی واقعاً اسرائیل را به زانو درآورده بود.

و سوریه از این موضوع سوءاستفاده می‌کند. و از نظر فیزیکی، مادی و نظامی، آخاب نمی‌تواند کاری در این مورد انجام دهد. و بنابراین، او به سادگی پاسخ می‌دهد، همانطور که شما می‌گویید، پروردگار من، پادشاه، من و هر آنچه دارم از آن توست.

حالا، متوجه کاری می‌شویم که اخاب انجام نمی‌دهد. او به درگاه خدا نمی‌رود. او از خدا درخواست محافظت نمی‌کند.

او از خدا نمی‌پرسد که چه باید بکند. او به سادگی در برابر نیروی برتری که روبروی اوست، سر تعظیم فرود می‌آورد. یکی از چیزهایی که در زندگی‌ام سعی کرده‌ام یاد بگیرم و خجالت می‌کشم بگویم هنوز به اندازه کافی آن را یاد نگرفته‌ام، این است که در یک بحران، اولین کاری که باید انجام داد این است که از خدا بپرسیم، از من می‌خواهی چه کار کنم؟ چه کاری باید انجام دهم؟ اراده تو چیست؟ برنامه تو چیست؟ چقدر راحت، در یک لحظه بحرانی، ما به سادگی می‌گوییم، خب، باشه، به نظر می‌رسد که بهتر است این کار را بکنم.

نه، نمی‌توانم. بسیار خوب، این کار را می‌کنم. اوه، راستی، خدایا، می‌شود کاری را که انتخاب کرده‌ام انجام دهم، برکت بدهی؟ اما اخاب حتی این کار را هم نمی‌کند.

خب، به نظر می‌رسد واکنش بی‌تفاوت او، بن‌هدد، پادشاه سوریه را تشویق می‌کند. و او می‌گوید، اوه، بسیار خوب. من نه تنها نقره و طلا و بهترین همسران و فرزندان را می‌گیرم، بلکه قوم خود را به سراسر پادشاهی تو می‌فرستم تا هر آنچه را که بیشتر دوست داری انتخاب کنند و ببرند.

و پادشاه، این بار، مشاوران خود را فراخواند. و آنها گفتند، این کار را نکنید. و بنهدد به نام خدایان خود سوگند یاد کرد و گفت، فردا، فردا، خاک سامره به اندازه کافی باقی نخواهد ماند تا هر یک از مردان من یک مشت از آن را داشته باشند.

و من پاسخ اخاب را دوست دارم. او در آیه ۱۱ می‌گوید کسی که زره خود را می‌پوشد، نباید مانند کسی که آن را از تن در می‌آورد، فخر بفروشد. قبل از انجام کاری، از قبل نگویند که چه خواهید کرد.

اما ببینید چه اتفاقی می‌افتد. یک پیامبر. حال، امیدوارم از آنچه دفعه قبل گفتم، به یاد داشته باشید که در سراسر این روایت، الیاس، الیشع، به عنوان مرد خدا مورد اشاره قرار گرفته است.

خب، این یکی را پیامبر می‌نامند. حالا، احتمالاً این الیاس است. اما من گمان نمی‌کنم.

پیامبری نزد اخاب، پادشاه اسرائیل، آمد و اعلام کرد: «خداوند چنین می‌فرماید. آیا این لشکر عظیم را می‌بینی؟ من امروز آن را به دست تو خواهم داد. لحظه‌ای صبر کن.»

یک لحظه صبر کن. اخاب لیاقت این را ندارد. اخاب این حق را به دست نیاورده است که خدا از طرف او اقدامی انجام دهد.

اما خدا به سادگی این کار را نمی‌کند. اوه، چند بار در زندگی ما خدا کاری انجام داده است، کاری که شایسته آن نبوده، کاری که صرفاً بیانگر لطف اوست؟ قدردانی باید بخشی از زندگی روزمره ما باشد. چقدر راحت به مصیبت‌هایی که برایمان رخ داده، سختی‌ها، مشکلات نگاه می‌کنیم و می‌گوییم، خدایا، من لیاقتش را نداشتم.

برای چه این کار را کردی؟ چند بار خدا ما را از مصیبت نجات داده است؟ چند بار ما را از سختی رهایی داده است؟ چند بار کارهای خوب و پر از لطف در زندگی ما انجام داده است که ما حتی از آنها آگاه نبودیم؟ چرا او این کار را می‌کند؟ به عبارت آنجا، آیه ۱۳ نگاه کنید. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. بله، وقتی آتش بر قربانگاه می‌افتد و آن را می‌سوزاند، این گواه است، اما شاید حتی گواه قوی‌تری باشد، و من شاید را از آن بیرون می‌کشم، گواه قوی‌تر، لطف او نسبت به ماست، بدون استحقاق، با خوشحالی داده شده.

آنگاه خواهی دانست. ای اخاب، من به تو یک فرصت داده‌ام تا بدانی که من خدا هستم. من نشان داده‌ام که بعل هیچ است و من همه چیز هستم.

حالا، اخاب، به تو یک فرصت دیگر می‌دهم تا وقتی با لطف تو را نجات می‌دهم، بدانی که من یهوه هستم. اخاب می‌گوید: «خب، چه کسی قرار است این کار را انجام دهد؟ «و خدا می‌گوید: «بگذار جوانان این کار را انجام دهند. بگذار ستوان‌ها این کار را انجام دهند.»

، حالا یادت باشد، بن حداد ۳۲ پادشاه دارد که به او خدمت می‌کنند. این خیلی شبیه خداست. ستوان‌ها، گروه‌بان‌ها، نه، نه، نه، نه.

ژنرال‌ها باید این حمله بسیار بسیار خطرناک را رهبری کنند. وقتی ما از نظر نظامی تا حد زیادی ناتوان هستیم، نه، این مانند خداست. همانطور که پولس به ما می‌گوید، ضعف خدا از قدرت انسان‌ها قوی‌تر است.

آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم. و البته، دقیقاً همین اتفاق می‌افتد. اخاب ۲۳۲ نفر را، همانطور آمده است، احضار کرد، افسران جزء و ستوانان تحت امر فرماندهان استانی NIV که در

او بقیه بنی‌اسرائیل، در مجموع ۷۰۰۰ نفر، را گرد هم آورد. خوب، وقتی به اعداد کلی که معمولاً در کتاب مقدس استفاده می‌شوند نگاه می‌کنید، می‌دانید که این یک گروه کوچک است. و آنها ظاهر حرکت کردند در حالی که بن حداد و ۳۲ پادشاه متحد او در چادرهایشان مست بودند.

این هم از اعتماد به نفس کاذب، نه صبح بود که با خوردن کمی نوشیدنی حال آدم را جا بیاورد. نه شب بود.

وسط روز است. و دوباره، همانطور که چندین بار به شما گفته‌ام، فقط باید عاشق کتاب مقدس باشید. این یک روایت فوق‌العاده و شگفت‌انگیز است.

آیه ۱۷، بنهدد مأمورانی را فرستاده بود. و آنها گزارش دادند که مردانی از سامره در حال پیشروی هستند. و او گفت، اگر برای صلح بیرون آمده‌اند، آنها را زنده دستگیر کنید.

اگر برای جنگ آمده‌اند، زنده دستگیرشان کنید. مشکلی نیست. همه چیز روبراه است.

افسران جزء تحت امر فرماندهان استانی در حالی که ارتش پشت سر آنها بود، از شهر بیرون رفتند. هر کدام حریف خود را شکست دادند. و در آن لحظه، آرامیان فرار کردند و بنی‌اسرائیل آنها را تعقیب کردند.

بنهدد با چند نفر از سواران خود سوار بر اسب فرار کرد. پادشاه اسرائیل پیشروی کرد و بر اسبان و ارابه‌ها غلبه کرد و خسارات سنگینی به سوری‌ها وارد آورد. بله، این خداست.

با استفاده از غیرمنتظره‌ها، با استفاده از آنچه که ضعیف‌ترین و درمانده‌ترین به نظر می‌رسد، و خدا با لطف خود این پیروزی بزرگ را به اخاب می‌دهد. این خداست. خدایی که از سه مادر بی‌فرزند اسرائیل، ملتی می‌سازد.

آیا متوجه شده‌اید؟ سه مادر اول اسرائیل، از نظر انسانی، همگی بی‌فرزند هستند. پس تصادفی نیست که بار دیگر، پسر خدا از زنی متولد می‌شود که هرگز رابطه جنسی نداشته است. و سلف او، منادی او، از زنی مسن. و بسیار فراتر از سن باروری متولد می‌شود.

این خداست. این خداست که از پسران ارشد، با استعدادها، قوی‌ها و قدرتمندها استفاده نمی‌کند، بلکه از پسران دوم استفاده می‌کند.

چرا خدا یعقوب را انتخاب کرد؟ چون او فرزند دوم بود. چون او کسی است که دنیا می‌گوید اساساً بی‌فایده است. این خدای ماست.

چرا عیسی افرادی را که انتخاب کرد، برگزید؟ ماهیگیران، انقلابیون، باجگیران. چرا او من و شما را انتخاب می‌کند؟ نه به این دلیل که ما بسیار با استعداد هستیم. نه به این دلیل که ما بسیار توانمند هستیم.

نه به این خاطر که دنیا چنین امکانات شگفت‌انگیزی را در ما می‌بیند. او، می‌توانم بگویم، موجودات زمینی را انتخاب می‌کند تا نشان دهد که کیست و چه کارهایی می‌تواند انجام دهد. و حالا خواهید دانست

خب، پاسخ اخاب چه بود؟ صفر. آیا او به زانو درآمد و از بت پرستی خود توبه کرد؟ خیر. آیا او یک کلمه تشکر از یهوه برای این پیروزی بزرگ بر زبان آورد؟ خیر.

نه. و دوستان، بگذارید بگویم، انجام این کار برای ما بسیار آسان است. انجام کاری که موسی در اعداد فصل ۲۰ انجام داد، یعنی به خود گرفتن قدرت خدا.

خدا کارهای خوبی در زندگی ما انجام داده است. خدا کارهای بزرگی انجام داده است، هدایای بزرگی به ما داده است. و ما می‌گوییم، خب، تو فقط باید تمام تلاشت را بکنی.

من باور نداشتم که آن ستوان‌ها واقعاً بتوانند ما را به چنین نبردی هدایت کنند. اما می‌دانید چیست؟ این مسلماً تصمیم عاقلانه‌ای از جانب من بود. پیامبر در آیه ۲۲ می‌گوید، دوباره، پیامبر نزد پادشاه اسرائیل آمد و گفت، موقعیت خود را تقویت کنید، ببینید چه باید کرد زیرا بهار آینده، پادشاه آرام دوباره به شما حمله خواهد کرد.

تمام نشده. تمام نشده. فکر می‌کنی پیروزی بزرگی به دست آورده‌ای، اما در واقع، این فقط آغاز ماجرا بود.